

نوشته‌ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران

فرهود صفرزاده

مقدمه

کتاب سرگذشت موسیقی ایران، نوشته شادروان روح الله خالقی را می‌توان مهم‌ترین و قابل اعتمادترین کتاب تاریخ موسیقی ایران دانست. کتابی که نویسنده‌اش آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «جز راست، در آن چیزی نیست.»

این مقاله در واقع، مجموعه‌ای است از پنج نوشته و سند درباره کتاب مذکور:

۱. محمدعلی جمالزاده مقاله مفصلی را در بخش هنر و باستان‌شناسی مجله راهنمای کتاب و در دو قسمت نوشته که شامل نکات جالبی است. (مجله ماهانه راهنمای کتاب، سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۴۰، شماره ۴، تیر ۱۳۴۰) مانند اطلاعاتی که درباره هفت تصنیف قدیمی و یک تصنیف از علی اکبر شیدا ارائه می‌دهد و نیز خاطراتی را از ابوالقاسم عارف قزوینی و حیدر عموآوغلی در بغداد و علینقی وزیری و مصطفی قلی بیات در برلن، نقل می‌کند.

این مقاله پس از اصلاح اشتباهات حروفچینی نسبتاً زیادش، ویرایش شده است. همچنین، نقل قول‌های جمالزاده از کتاب خالقی، داخل قلاب به صفحات واپسین چاپ کتاب (سرگذشت موسیقی ایران، سه جلد در یک مجلد، تهران، ۱۳۹۰، موسسه فرهنگی هنری ماهور، چاپ دوم) ارجاع داده شد.

۲. توضیحاتی از فرج الله آق‌اولی، در بخش نامه‌های مجله راهنمای کتاب (مجله ماهانه راهنمای کتاب، سال ۴، شماره ۵، ۶، مرداد و شهریور ۱۳۴۰) درباره سنگ قبر عارف قزوینی و در جواب مقاله جمالزاده بچاپ رسیده است.

۳. در بخش نامه‌های مجله راهنمای کتاب (مجله ماهانه راهنمای کتاب، سال ۴، شماره ۷، مهر ۱۳۴۰)

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

جمالزاده یادداشتی را در تأییدِ مطلبِ آقِ اولی و به نقل از نامهٔ خالقی دربارهٔ مزارِ عارف قزوینی، نوشته است. ۴. نظر ممیزیِ ادارهٔ نگارش در دورهٔ پهلوی، دربارهٔ کتاب سرگذشت موسیقی ایران (سانسور در آینه، نظرات ممیزان کتاب در دورهٔ پهلوی دوم، تدوینِ فریبرز خسروی، تهران، ۱۳۸۱، کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول) و شجاعت و صراحت قلم خالقی در انتقاد از اوضاع فرهنگی و اجتماعی در آن دوران، خواندنی است. در این بخش هم ارجاعات به واپسین چاپ از کتاب است که پیش‌تر اشاره شد. جالب اینجاست، نوشتهٔ خالقی که در صفحهٔ چهل مورد ممیزی قرار گرفته، در واقع نقل قولِ او از کتاب سه سال در ایران نوشتهٔ کنت دوگوبینو است.

۵. محمدحسن عذاری در کتابش (سرگذشت پنجاه سالهٔ هنرمندان موسیقی ایرانی در آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۲، بی نا، چاپ اول) نامه‌ای از خالقی را چاپ کرده که در جوابِ نامهٔ عذاری نوشته و ارسال شده است. این نامه، سندی است بر مبادیِ آدابِ بودنِ هنرمندانِ آن روزگار، میزان استقبال از چاپ اول کتاب خالقی و سطح مطالعهٔ اهل موسیقی.

۱. سرگذشت موسیقی ایران

کتاب سرگذشت موسیقی ایران، یکی از بهترین کتاب‌هایی است که در این زمینه انتشار یافته است. راقم این سطور، گرچه در زمینهٔ موسیقی کمیتی بس لنگ دارد، وظیفهٔ خود دانست که به رسم قدرشناسی، مختصری در باب این کتاب بنویسد.

[جلد اول:]

در آغازِ جلد اول، خالقی علت تألیف این کتاب را بدین قرار بیان کرده است: «جوانان امروز داستان گذشتهٔ موسیقی ما را نمی‌دانند، زیرا در این باره کتابی نوشته نشده است که بخوانند. موسیقی ما هم به مقتضای طبیعت، در محیطی اختصاصی به وجود آمده و نشو و نما یافته که به مزاج اجتماع امروز، درست نمی‌سازد. مردم، نغمه و آهنگی را طالبند که دل به آن بندند و سرگرم شوند، ولی چیزی را که می‌خواهند، نمی‌جویند. پس دست به دامان موسیقی اروپایی می‌برند، اما چون در همه کس مایهٔ کافی برای فهم آن هم پیدا نمی‌شود، به ساده‌ترین نوع آن که جاز است، دل خوش می‌دارند [نوازندگان و خوانندگانی هم که رگ خواب آنها را پیدا کرده‌اند الحان ما را با آن سبک، به گوش می‌رسانند] و با این ترتیب موسیقی ما را ضایع و فاسد می‌سازند. شنیدن آهنگ‌هایی از این قبیل [که متأسفانه بیشترین بخش موسیقی رادیوی ما را تشکیل می‌دهد از طرفی] و فراهم نبودن وسایل و موجباتی که بتوان موسیقی حقیقی را به گوش مردم رسانید از طرف دیگر، مرا بر آن داشت که وضع این هنر را با روشی که داشته و تغییراتی که به تدریج در آن راه یافته، در کتابی بنگارم.» [ص ۱۹]

گرچه من اهل موسیقی نیستم و در حقیقت، حق اظهار نظر در این مبحث را ندارم؛ ولی این بیان به نظرم درست می‌آید.

اکنون ببینیم خالقی منظور خود را به چه طرزى از قوه به فعل آورده است. باز سخن را به خود او

وامی گذاریم. می گوید: «این کتاب شامل تاریخ موسیقی ایران است در پنجاه ساله اخیر که شاید بیشتر از زمان های گذشته، تغییری در آن راه یافته است؛ یعنی این داستان از سال ۱۲۸۵ [هجری] شمسی شروع می شود که مصادف با بیداری ملت و دوره مشروطیت است.» [ص ۱۹]

چیزی که هست، در همان ابتدای کتاب و در «مقدمه تاریخی»، خالقی «نظری به گذشته» را در عالم موسیقی لازم شمرده است و در ۳۷ صفحه بزرگ با استفاده از کتاب های بسیاری که راجع به آن زمان نوشته شده، تفصیلات سودمندی درباره موسیقی ما آورده است. از آن جمله می گوید: «موسیقی ما تا اواسط قرن نهم هجری، جنبه علمی داشته؛ چنان که کتاب هایی تا آن زمان در دست ما است، مانند نوشته های فارابی، ابن سینا، صفی الدین ارموی، قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مراغه ای.» [ص ۲۸]

آن گاه به «آغاز سرگذشت» می رسیم که با تولد مؤلف شروع می شود و کم کم وارد عالم موسیقی می گردیم و با میرزا رحیم کمانچه کش که جزو تعزیه خوان های دوره ناصری در تکیه دولت [بوده و] شبیه حضرت عباس هم می شده است، آشنا می شویم. خالقی در این مورد می نویسد: «آن ویولن زن و این کمانچه کش اولین مربیان موسیقی من بوده اند.» [ص ۵۶]

از آنجا به بعد مؤلف درباره آلت های موسیقی از کمانچه و تار و سنتور و قانون و حتی نقاره و کوس و دهل و کرنا و سرنا و شیپور و غیره صحبت می دارد و در این مورد است که می گوید: «موسیقی دان های قدیم ایران در کتاب های خود، سازها را دو دسته کرده اند؛ یکی ذوات الاوتار یا آلات سیمی و زهی، دیگری ذوات النفخ یا آلات بادی.» [ص ۵۸]

درباره کمانچه توضیح داده است که «صدای آن کمی تودماغی است، در صورتی که آهنگ ویولن به طبیعت نزدیک تر است. وقتی ویولن به ایران آمد، چون دارای چهار سیم بود، کمانچه کش ها هم یک سیم آخر را به تقلید ویولن اضافه کردند و چون در طرز نواختن، خیلی شبیه به ویولن بود، کمانچه کش ها معلم ویولن شدند.» [ص ۵۹]

نیز اطلاع می یابیم که تا زمان کمانچه کش مشهور، موسوم به موسی کاشی، کمانچه فقط سه سیم داشته است، ولی «کمانچه او شش سیم داشته؛ به این ترتیب که سیم های اول و دوم مضاعف بوده و سیم چهارم هم از زمان او معمول شده [است].» [ص ۶۱]

پس از کمانچه به تار می رسیم. خالقی در خصوص تار، اطلاعات جامع و سودمندی به ما می دهد. می گوید: «آن وقت ها کمتر موسیقی را از کودکی می آموختند. وقتی بزرگ تر می شدند، خود به صرافت طبع آغاز می نمودند. [می گفتند: ساز، طفل را به خود مجذوب می کند و از درس بازمی دارد. تازه اگر هم این طور بود چه مانعی داشت؟ مگر موسیقی، درس نبود؟ نه. در آن زمان موسیقی را جزء درس حساب نمی کردند، زیرا از جنبه علمی آن اطلاع نداشتند و آن را یک کار عملی می دانستند. تعجب در اینجا است که] هنوز هم همینطور است و مردم مملکت ما نمی دانند که موسیقی مدتهاست علم شده است و باید آن را سالیان دراز در مدرسه آموخت و فراگرفت.» [ص ۶۷]

باز در همین مورد است که می خوانیم: «در میان سازهای مضرابی که در اروپا ساخته شده، هنوز سازی

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

نتوانسته است جانشین تار شود؛ زیرا ماندولین و گیتار چون سیمشان کلفت تر است، لطافت و طنین [آهنگ] تار را ندارد.» [ص ۵۹]

خالقی در این فصل ها از تئاتر به سبک جدید و کنسرت های انجمن اُخوت و تصنیف های میرزا علی اکبر شیدا و عارف قزوینی و مشهورترین تارزن ها، سخن رانده است. اینجاست که با آقاعلی اکبر فراهانی، معروف ترین تارزنِ دربارِ ناصری آشنا می شویم. از قرار معلوم، ناصرالدین شاه که در نظر درباریان جاهل و چاپلوس، هم شاعر و هم خطاط و هم نقاش و هم موسیقی دان بوده و در حقیقت نه شاعر و نه خطاط و نه نقاش بود، علاقه خاصی هم به موسیقی نداشته است. چنان که اعتمادالسلطنه در ضمن وقایع [نگاری] دربار در پانزده سال آخر دوره آن پادشاه نوشته است: «برخلاف عادت هایی که این پادشاه دارند، به ساز و صحبت میل ندارند و به آنچه سلاطین سلف مایل بوده اند، نیستند و جز شکارهای پر زحمت، هیچ نمی خواهند و نمی طلبند.»

آقاعلی اکبر را خالقی به عنوان سردسته «خاندان هنر» به تفصیل معرفی نموده است و عکس تابلوی آب و رنگی را در کتاب خود آورده که در سال ۱۲۷۳ هـ. ق به دست صنیع الملک کشیده شده و هنوز در نزد علی اکبر شهنازی (نوه آقاعلی اکبر) موجود است و استاد را میان هفت تن از شاگردان جوان خود (دو دختر و پنج پسر) نشان می دهد.

تار استاد موسوم است به قلندر و استاد «مردی باحقیقت و درویش سیرت و باخلاص و اهل ایمان بوده. گویند در تعقیب نماز عشا، یکی از سوره های قرآنی را نواخته است که شنوندگان تشخیص داده اند که سوره یاسین است.» [ص ۸۵] اهل شعروادب هم بوده و این دوبیتی را که در آواز طوسی (ماهور) نواخته می شود، به او منسوب می دانند:

«اگر از تو جدا باشم، نباشم به غیری آشنا باشم، نباشم
من بی دست و پا در زیر تیغت به فکر دست و پا باشم، نباشم»

[ص ۸۶]

«آقاعلی اکبر عمر طولانی نکرده و به طوریکه می گویند در هنگام فوتش، با یکی از همسایگان درباره صدای ساز مشاجره داشته است؛ تا شبی با تار قلندر به بام خانه می رود و با ساز به مناجات و راز و نیاز مشغول می شود و همانجا می خوابد، بامدادان او را متوفی می یابند.» [ص ۸۶]

تاریخ خاندان آقاعلی اکبر در کتابی که موضوع این مقاله است، به تفصیل آمده و محتاج به معرفی نیست و همه می دانند که چه خدمت پررهبایی به موسیقی ما نموده اند. خالقی می نویسد: «ردیف دستگاه های امروز ما درحقیقت روایت آقاعلی اکبر است و اگر حُسن تصادفی نشده بود و آقاغلامحسین^۲ معلومات خود را به عموزاده ها نمی آموخت، ضرر بزرگی به موسیقی ما وارد شده بود.» [ص ۸۹] و پس از ذکر نام دو پسر نامدار و بافتخار آقاعلی اکبر یعنی می رزا عبدالله و آقاحسینقلی می گوید: «درحقیقت این دو برادرند که آهنگ های گذشته را حفظ کرده و با زحمات زیاد آن را تکمیل نموده، به دست ما سپرده اند و اینک که سال هاست خود

از بین رفته اند هنوز داستان‌شان بر سر زبان‌ها است.» [ص ۹۰]

در حق میرزا عبدالله می‌نویسد: «می‌گویند باکمک سیداحمد نامی که سه تار می‌زده و دستگاه‌دان بوده، ردیف موسیقی را منظم و مرتب کرده است.» [ص ۹۰] مؤلف در این خصوص چنین نوشته است: «رسم دیرین بود که آهنگ‌ها را در لوح سینه بنویسند و آن قدر بزنند و تکرار کنند تا مرکز ذهن شود و فراموش نگردد. همین کاری بود که میرزا عبدالله کرد و ردیف موسیقی ایران را در هفت دستگاه که معمول امروز است، به دست شاگردان خود سپرد. آنها هم خوب فراگرفتند و به دیگران آموختند. برخی هم برای اینکه دیگر فراموش نشود، قلم و کاغذ به دست گرفتند و ردیف‌ها را نوشتند و حالا امیدواریم میراث گذشتگان را هنردوست امروز ببیند و بخواند و بفهمد و بنوازد و از یاد نبرد.» [ص ۹۱]

مهدی قلی هدایت مخبرالسلطنه که با دکتر مهدی صلیحی (منتظم الحکما) از شاگردان بنام میرزا عبدالله، مأنوس و مصاحب بوده است تمام دستگاه‌ها را که صلیحی با سه تار می‌نواخته، طبق روایت او به خط موسیقی نگاشته است و این کار در حدود هفت سال به طول انجامیده است. [این ردیف] اکنون یکی از بهترین منابع موسیقی ایرانی و ردیف میرزا عبدالله است.^۳

در اینجا خالق از اسماعیل قهرمانی سخن می‌راند و می‌نویسد: «وی اکنون نوازنده منحصر بفردی است که ردیف استادش میرزا عبدالله را کاملاً می‌داند و با همان روش استاد می‌نوازد [و هنوز هم در دوره کهنولت، هر روز صبح لااقل یکی دو ساعت ساز می‌زند تا محفوظات خود را از دست ندهد.] از ده سال قبل با نورعلی برومند آشنایی یافته و نظر به علاقه‌ای که او به فراگرفتن ردیف موسیقی ایرانی داشته، یک دوره کامل نزد قهرمانی سینه به سینه مشق کرده است؛ چنان که هم اکنون برومند نمونه برجسته‌ای^۴ از زحمات استاد خود است. اخیراً به فکر افتاده‌اند که این ردیف را ضبط نمایند تا یادگاری نفیس برای آیندگان باقی بماند و نوارهایی که به سعی و همت قهرمانی و برومند آماده شده، یکی از صحیح‌ترین منابع ردیف موسیقی ایران به شمار می‌آید.» [ص ۹۴]

در طی این مقاله مکرر از ردیف، رفته است و چون بنده کسی [هستم] که از ردیف اهل فن و موسیقی دان‌ها یک‌باره برکنارم، مناسب خواهد بود توضیحاتی در باب این کلمه و این اصطلاح داده شود. در اینجا چون ذکر اصطلاح بمیان آمد، لازم است از [اصطلاحاتی که] خالق در این دو جلد کتاب مستطاب و هم لابد در کتاب نفیس نظری به موسیقی که سال‌ها پیش نوشته و به چاپ رسانده (بدیختانه بنده ندیده‌ام) [و نیز] از اسامی آلات مشهور ساز و از نام دستگاه‌ها که معروف است [به صورت] درهم و برهم همچنان که در طی مطالعه، یادداشت شده است به رسم نمونه در اینجا نقل می‌نماییم: دستگاه، دایره، حامل، فرود، حالت (به فرانسوی نوآنس)، تک مضرب، مقام بزرگ، مقام کوچک، تغییر مقام، درجات، نُتِ شاهد، آهنگ خاتمه، ایست، نت کشیده، نت پرکشش، اصوات کشدار، ساز مضربی، نغمه تند، محسوس، پرده، نیم پرده، هنگام (به فرانسوی اُکتاو)، سرایش، نوبت‌خوانی، وزن‌خوانی، هماهنگی (به فرانسوی هارمونی)، سیم دست باز، وزن، سنگین، ضرب، فاصله اوج، مایه، گام، پیش درآمد، رنگ، سرایه (آواز جمعی)، توقف، یک می‌زانی، سیم زرد، چهارضربی، گوشه هم اسم، گریلی، نت سازش (به فرانسوی آکورد)، جمله سه تایی، خرک ساز،

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

بالادسته ساز، نقاره ساز، مُدگردی (به فرانسوی مُدولاسیون)، سرایش (به زبان فرنگی سُلَفز)، چپ و راست، نت مقطع، سه پایه نت (به فرانسوی پوپیتِر)، تحریر و غلت، نیم‌پرده‌های متوالی (به فرانسوی کروماتیک)، پارتیسیون، پیزیکاتو، طنین، پنجه‌کاری، ضمناً یادآور می‌شویم که مقصود خالق چنان که خود در صفحه [۳۱۵] جلد اول تصریح نموده، [قصدهش] ورود در اصطلاحات فنی نبوده است.

اما ردیف، خالق در این باب که نهایت اهمیت را دارد، چنین می‌نویسد: «هرچند بحثی است فنی که از حدود مطالب این سرگذشت بیرون است و نگارنده این نکات را به تفصیل در بخش دوم کتاب نظری به موسیقی، سال‌ها پیش نوشته و به چاپ رسانیده است؛ [ولی چون آن کتاب تنها به کار اهل فن می‌خورد و برای دیگران خسته‌کننده است، برای اینکه تا اندازه‌ای خواننده این کتاب را هم به مطلب آشنا کنم،] خلاصه‌ای از این نکات را با زبان ساده در اینجا ذکر می‌نمایم تا معلوم شود ردیف که رکن اساسی موسیقی ما را تشکیل می‌دهد، چیست.» [ص ۳۱۱]

آن‌گاه خالق دوازده گام موسیقی ما را برطبق کتاب‌های قدیمی می‌شمرد: [در کتاب‌های قدیم موسیقی ایران، دوازده مقام را موضوع بحث قرار داده‌اند: ۱. عُشاق ۲. نوا ۳. بوسلیک ۴. راست ۵. عراق ۶. اصفهان ۷. زیرافکند ۸. بزرگ ۹. زنگوله ۱۰. راهوی ۱۱. حسینی ۱۲. حجازی.] [ص ۳۱۱]

و تذکر می‌دهد که: «برخی چند دایره را هم ملایم طبع دانسته و نام آنها را چنین نوشته‌اند: زنگ‌بار، گلستان، بهار، بوستان، عذرا، وامق، زیرکش، حسینی، نهفت، حجاز.» [ص ۳۱۱]

[«اضافه بر آنها ۲۴ شعبه هم تشخیص داده‌اند: دوگاه، نوروزبیاتی، اوج، اصفهانک، سه گاه، نوروزعرب، نیریز، نهاوند، چهارگاه، نوروزصبا، مُبرَقَع، مُحَبَّر، پنج‌گاه، حصار، ماهور، خوزی، عَشیران، نهفت، همایون، ركب، نوروزخارا، عَزَال، زابلی، روی عراق. چند نام دیگر هم در کتب پیشینیان آمده است: مقلوب (مغلوب)، بسته‌نگار، نیشابور (نیشابورک) و کوچک.»] [ص ۳۱۱، ۳۱۲]

خالق پس از شمردن اسامی نغمه‌های قدیمی که از صد متجاوز است. چنین می‌نویسد: «در حال حاضر موسیقی ما شامل هفت دستگاه است: ۱. شور ۲. سه‌گاه ۳. چهارگاه ۴. همایون ۵. ماهور ۶. نوا ۷. راست پنج‌گاه. هریک از دستگاه‌های هفت‌گانه، یک مقام اصلی را تشکیل می‌دهد و هر دستگاه دارای نغماتی است که گوشه نامیده می‌شود.» [ص ۳۱۳]

خوشبختانه «در اثر زحمات چند تن از استادان فن، تمام آنها بی‌کم و کاست با خط موسیقی بین‌المللی در سال‌های اخیر نوشته شده و به این ترتیب از زوال آنها جلوگیری به عمل آمده است.» [ص ۳۱۳]

خالق پس از تذکر پاره‌ای نکته‌های مهم درباره اینکه «هفت دستگاه موسیقی ما تشکیل پنج مقام مختلف می‌دهد. [یعنی به اصطلاح علمی، مقام ماهور و راست پنج‌گاه و همچنین مقام شور و نوا یکی است و] از این پنج مقام، تنها دو نوع آن در موسیقی بین‌المللی به کار می‌رود.» [ص ۳۱۵] می‌گوید: «پس ما دارای سه مقام اضافی هستیم (شور، سه‌گاه و چهارگاه) که در موسیقی اروپایی وجود ندارد. بنابراین اگر بگوییم موسیقی ما غنی‌تر است، ادعا نیست، بلکه عین حقیقت است.» [ص ۳۱۵]

افسوس که نگارنده این سطور، نظر به ناشی‌گری مطلق در این زمینه، حق هیچ‌گونه اظهارنظر ندارد و

امیدوار است که آقای خالقی مقاله جامعی درباره نظر موسیقی دان های فرنگی و متخصصین آنها، درباره خصوصیات موسیقی ما از خوب و بد، منتشر سازند تا مطلب کاملاً روشن شود و ما ایرانیان قدر و مقام موسیقی خودمان را بهتر بشناسیم و اگر احیاناً عیب و نقصی هم در کار هست، بدانیم و بدان آشنا گردیم و در صورت امکان، در رفع آن بکوشیم.

خالقی در کتاب خود، علاوه بر ۲۰۴ عکس و تصویر که همه مربوط به موسیقی، آلات موسیقی، مؤلفین، موسیقیدان ها، تصنیف سازها، آوازخوان ها و رقاصه های بنام است و به خودی خود مجموعه گرانمایی را تشکیل می دهد، طبق فهرستی که در آخر جلد اول آمده (متأسفانه جلد دوم [در چاپ اول] دارای چنین فهرستی نیست) از ۴۶۰ نفر، تنها در جلد اول نام برده شده و چه بسا شرح کار و خدمات آنها به تفصیل مذکور افتاده است.

اکنون بازمی گردیم به پاره ای از مندرجات کتاب. در اینجا باید از حاج آقامحمد ایرانی مجرد معروف به حاج آقا نام برده شود که «هرچند در نواختن، مهارتی ندارد، ولی اطلاعات ردیفی او بسیار خوب است و علاوه بر آوازاها، به تصانیف و آهنگ های قدیم، آگاهی بسیار دارد و اهل موسیقی نظریات و اقوال او را سندی معتبر می دانند [و مصاحبت او را همواره مغتنم می شمارند. نام برده همیشه به اهل موسیقی علاقه مند بوده و بهترین اوقات خود را در مجالست هنرمندان دانسته است. موسیقی دان ها وی را حاج آقا می نامند و به او که همواره عاشق و فریفته موسیقی بوده است، احترام فراوان می گذارند. الحق مردی است سزاوار تکریم و دوست داشتنی، چه در ادب و دوستی و] حُسن تشخیص و آگاهی به رموز موسیقی قدیم، کمتر می توان برایش تالی و نظیری اندیشید.» [ص ۹۵، ۹۶]

در خصوص میرزا عبدالله، خالقی می گوید که «همان اندازه که برادر کوچکش در تار معروف بوده، او نیز در سه تار شهرت داشته است.» [ص ۹۷] و داستان ذیل را در حق او می نگارد که «در مجلسی به نواختن مشغول بوده و هنگامی که با دست چپ، پنجه کاری می کرده و بی مضراب می نواخته، ابوالحسن میرزا شیخ رئیس ثانی، شاعر معروف که در جلسه حضور داشته، این رباعی را فی البداهه سروده است:

عبداله‌ی که شور ز سازش همی به پاست	با دست چپ همی بنوازد نوای راست
هر نغمه‌ای که خواست به یک دست می زند	بیهوده گفته‌اند که یک دست بی صداست

[ص ۹۷]

وفات میرزا عبدالله در سال ۱۳۳۷ هـ. ق بوده است (۱۲۹۷ هـ. ش) در ۷۵ سالگی.

برادر میرزا عبدالله، آقاحسینقلی هم از اجله موسیقی دان های معروف است که در تار، استاد مشهور زمان خود بود. عارف قزوینی در کتاب خود، در حق او نوشته است: «تار هم بعد از میرزا حسینقلی چراغش تقریباً خاموش شد. کاسه تار بعد از او زبید / که در آن عنکبوت بندد تار» [ص ۹۸] آقاحسینقلی در شصت و چند سالگی در حوالی سال ۱۲۹۴ هـ. ش بدرود حیات گفت.

خالقی در باب تار، مطالب سودمند و دلپسندی بیان کرده است و از آن جمله می نویسد [سه تار] «در

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

اول، سه سیم داشته و بعدها یک سیم به آن اضافه شده است. گویند سیم اضافی را مشتاق علیشاه به کار برده است، چنان که برخی آن را سیم مشتاق گویند. هنوز هم برخی از اهل فن، آن را سه سیم می نامند. [سیم های تار هم اقتباس از سه تار است، منتها برای اینکه صدا قوی تر شود سیم های اول و دوم (زرد و سفید) را جفت بسته اند و پنج سیم پیدا کرده است و] سیم ششم چنان که معروف است، بعدها به وسیله غلامحسین درویش از روی سه تار به آن اضافه شده است. اینکه شهرت دارد ابونصر فارابی مخترع تار بوده است، حکایتی بیش نیست و سند تاریخی ندارد. [ص ۱۰۶، ۱۰۷]

خالقی دلبستگی زیادی به تار دارد و معتقد است که سازهای مضرابی اروپایی لطف صوت تار را ندارد و «هنوز سازی نتوانسته است جانشین آن بشود و برای موسیقی ما و نشان دادن حالات مخصوص آن بهترین اسباب است که دارای آهنگی مطلوب و طنین خوبی است و اگر نوازنده با مهارت و خوش سلیقه باشد، تأثیر بسیار در شنونده دارد.» [ص ۱۰۸]

نگارنده این سطور نیز هرچند در طول عمر، چندبار بیشتر از تار لذت نبرده ام، ولی به رسم حق شناسی و به اسم لذت های معنوی بسیاری که این ساز ملی که گویی زبان دل مردم سنگین و غمزده و صاحب دل ایران است با کاسه دل و ریشه های جان به ما بخشیده است با خالقی هم صدا شده می گویم «حق این است، از این ساز که فعلاً برای ما جنبه ملی دارد و برای اجرای مقامات موسیقی ما نیز کاملاً مناسب است، به خوبی نگهداری شود.» [ص ۱۰۸]

مؤلف محترم در فصل های دیگر جلد اول کتاب، به طور مفصل از سنتور، قانون، موسیقی نظامی و موسیقی ایرانی تا سازهای اروپایی، پیانو، فلوت و نی و همچنین از موسیقی مذهبی، آوازخوانی، تصنیف و بسیاری مطالب دیگر سخن رانده است. یکی از این فصل ها، درباره زنان هنرمند و رقص و انواع و اقسام آن است.

از فصل های بسیار دلکش کتاب، [فصل هایی هستند با] عنوان سخنی از تصنیف ها، خوانندگان تصنیف و تصنیف های وطنی که می تواند کتاب مخصوص و مجزایی را تشکیل بدهد. خالقی درباره تصنیف می نویسد: «ما کتابی نداریم که کلمات و آهنگ های این تصنیف ها را از قدیم ضبط کرده باشد.» [ص ۲۵۱] و تذکر می دهد که اولین بار قسمتی از آهنگ های محلی ساحل دریای خزر را در جزوه ای انتشار داده است.^۵ و از آن به بعد، جزوه دیگری بسی اشخاص دیگری منتشر شد.^۶

خالقی مقداری تصنیف در کتاب آورده و تذکر داده است که مربوط به هشتاد سال اخیر است و در کتاب ها چیزی که تعلق به زبان قدیمی تری داشته باشد، نیافته است. من گمان می کنم که در کتاب سیاحت نامه شاردن یا [سیاحت نامه] تاورنیه تصنیفی از عهد صفویه دیده باشم، ولی یقین قطعی ندارم و امیدوارم اگر فرصتی به دست بیاید پس از جستجو و به دست آوردن، به اطلاع خوانندگان [مجله] راهنمای کتاب برسانم. شخصاً چند تصنیف به طور ناقص از زمان کودکی در خاطر دارم که در کتاب نیامده است و شاید بی مناسبت نباشد، در اینجا بیاید. هرچند متأسفانه تنها ابتدای آنها در خاطر مانده است:

* - بالای بومی کفتر پراندی

شست بنازم کُرد که (ای بچه کُرد) خوب می پرانی

* - بیا بریم تا می خوریم شراب مُلک ری خوریم

حالا نخوریم کی جوریم

* - آلو آلو آلو آلو ۷ دوتا شد جانم

شبها کوتا شد جانم

* - کیه کیه در می زند من دلم می شنغد

در را با لنگر می زند من دلم می شنغد

* - بچه ملا به خدا آی به خدائیت قسم

به کمر بند طلا آی به طلائییت قسم

یار ما می شی؟ آی بله

تصنیف بعدی گویا از شیدا است که پنجاه سال پیش در تهران بسیار معروف بود و من با همسفرانم وقتی برای تحصیل به بیروت می رفتیم، روی کشتی که از انزلی به بادکوبه می رفت، [این تصنیف را] می خواندیم و دلپسند مسافرین فرنگی واقع گردید:

عشق پنجه ای دارد آهنین چون بر آورد سر ز آستین

صدهزار شب بنده می شود بر درِ ایاز چون سبکتکین

ای قشنگ مشنگ ملوسم اذن بده تا لبث را بیوسم

یکی از تصنیف های مشهور عهد ناصرالدین شاه، این تصنیف است که اتفاقاً متن آن را دارم:

این رودخانه آب داره آن رودخانه ماهی

این رودخانه قند داره آن استکان چاهی [یا چائی]

من دلم تو را می خواد خدا خودت گواهی

انزلی بالا داره اطلس خارا داره

شمس گلدار داره

خالقی از عبدالله دوامی نام برده، می نویسد: «تمام تصنیف های قدیم را به خوبی می داند و در حقیقت لوح محفوظ نغمه های وزندار قدیم است.» [ص ۲۶۶] و هم از عارف [قزوینی] معروف ذکرخیر می نماید. در اینجا باز شاید بی مناسبت نباشد که قسمتی از آنچه را خود، از عارف دیده ام و شاهد و ناظر بوده ام، به عرض برسانم: در اوایل سال ۱۹۱۶ میلادی در موقع جنگ جهانی اول، زمانی که بنده از طرف میلیون ایرانی مقیم برلن، به مأموریت وطنی در بغداد بودم و با مرحوم حیدرخان عمو اوغلی در یک خانه منزل داشتیم، عارف هم وارد بغداد شد. حال خرابی داشت چون رفیق ایرانی جوانش در قصر شیرین خودکشی کرده بود و عارف، تنها مانده بود و مدام آه می کشید و دست می خائید و از راه دلسوزی، به آن جوان ناکام

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

فحش و ناسزا می‌داد. شبی که دوستان در منزل من جمع بودند و در اتاقِ عمواغلی نشسته بودیم^۸ و عارف ساکت و مغموم نشسته بود، عمواغلی که سخت طرفِ علاقه و احترامِ عارف بود، از او خواهش نمود برایمان قدری آواز بخواند. عارف زیر بارِ چنین خواهش‌هایی نمی‌رفت، ولی به عمواغلی ارادت می‌ورزید و او را وطن‌پرست و باغیرت می‌دانست و دوستش می‌داشت و نخواست روی او را زمین انداخته باشد.

همه روی زمین، دورِ اتاق نشسته بودیم و ساکت و صامت، در انتظار آواز و تصنیفِ عارف محبوبمان بودیم. قوطی کبریتی را که جلوی من بود، برداشت و آهسته آهسته به طریقِ ضربگیرها شروع کرد با تلنگر به آن نواختن و لحظه‌ای بعد، صدایش بلند شد. صدای بسیار اوجی بود و تعجب می‌کنم که خالق آن را «صدای دودانگِ ملیح» [ص ۲۶۷] خوانده است. هنوز صدای عارف بلند نشده بود که از بام طویله‌ای که در آن طرفِ کوچه در مقابل منزل من واقع بود، صدای چند نفر مهتر عرب بلند شد که با لهجه غلیظ عربی شروع کردند به خواندنِ تصنیف معروف عارف، دل هوس سبزه و صحرا ندارد. عارف خاموش شد، لبخندی که مسرت و انبساط خاطر را می‌رساند بر لبانش نقش بست و گفت پدرسوخته‌ها تصنیفِ مردم را خراب کرده‌اند. آن آخرین و تنها مرتبه‌ای بود که آوازِ عارف به گوشم رسید.

در اینجا دریغ آمد که قسمتی از آنچه را خالق در باب عارف نوشته و حکایت از طبیعتِ انصاف‌پرور او می‌نماید، نقل نکنم. می‌گوید: عارف «در یکی از تصانیفش که در طوالش در پرده سه گاه ساخته، آرزو کرده است که دردش به درمان برسد:

[اگر درد من به درمان رسد، چه می‌شه / شبِ هجر اگر به پایان رسد، چه می‌شه

اگر بارِ دل به منزل رسد، چه می‌شه / سرِ من اگر به سامان رسد، چه می‌شه]

ولی درد او هم مانند بسی صاحبانِ درد، درمانی نیافت چنانکه خودش هم مدت‌ها فراموش شد. اما اگر روزی حسابی درکار باشد، ملت ایران باید به داشتن تصنیف‌سازی چون عارف که شعر و آهنگش در بیداری مردم تأثیر بسزا داشته است، بسی افتخار نماید؛ نه اینکه هنوز هم پس از اینکه ۲۱ سال^۹ از مرگش می‌گذرد، سنگی روی قبرش نباشد و کسی که به آرامگاه ابن سینا^{۱۰} می‌رود، بی‌توجه پا بر مزار او گذارد و نداند آنجا کسی خفته است که گفت:

به غیر عشق، نشان از جهان نخواهد ماند / بماند عشق، ولیکن جهان نخواهد ماند^{۱۱}

[ص ۲۷۲]

جلد اول کتاب با فهرستی از نام تصانیف پایان می‌یابد و خالق به قول خودش به سبکِ قصه‌سرایان می‌گوید: «اگر توفیق دست داد و آنچه تا اینجا نوشته‌ام، مقبول طبع مردم صاحب‌نظر افتاد، مرغِ دستان‌سرای این حکایت هم در بخش دوم، بردرخت مقصود خواهد نشست.» [ص ۳۲۰]

[جلد دوم:]

[جلد دوم کتاب سرگذشت موسیقی ایران از سال ۱۳۰۲ شمسی آغاز می‌شود و این همان موقعی است

که مرد صاحب‌دل، ایده آل پرست، هنرمند و عارفی بنام علی‌نقی وزیری همت گماشت که به موسیقی وطنش سر و سامانی بدهد. خالق‌ی که از شاگردان حق‌شناس وزیری است، می‌نویسد جای آن دارد که این بخش را وزیری نامه بگوییم و اظهار امیدواری می‌نماید که بخش سوم را نیز تهیه فرماید و ما نیز همین امید و آرزو را داریم.

در [جلد] دوم ما با یک عده جوانان ایرانی آشنا می‌شویم که سرتا پا صفا و خلوص و از خودگذشتگی [نسبت] به چیزهای زیبا و بخصوص، موسیقی هستند. اینها شاگردان وزیری هستند و سرگذشت مدرسه آنها و درس و کار و مناسباتشان با استادشان، قلب را روشن می‌سازد.

خالقی در همین باب می‌نویسد: «دل ما به گرو درس و موسیقی بود. گروهی هم خواب‌های دیگری می‌دیدند و به ریش امثال ما می‌خندیدند. عجب در این است که هنوز هم می‌خندند! یا اینها دیوانه‌اند یا آنها. آنچه مسلم است همه خدمت می‌کنند، منتها برخی به نفع خود، هر چند برای دیگران ضرر داشته باشد و بعضی، اگر هم به منفعت خود کاری کنند، خلق روزگار از گزند آنان در امانند. [تا شما کدام را بپسندید!]» [ص ۳۲۸]

در باب جلسه نوروز در مدرسه وزیری و تار زدن استاد، خالق‌ی شرحی نوشته که حیف است جوانان ایرانی نخوانند. می‌نویسد: «وزیری چند دقیقه برای ما تار زد. سرعت مضراب و پختگی و مهارت پنجه او چشم‌های ما را خیره کرد. تا آن روز، [چنان که در سرگذشت خوانده‌اید، تار] بسیار شنیده بودم؛ اما تار وزیری آیت دیگری از قدرت و توانایی بود. انگشت‌های کشیده لاغر استخوانی او که رگ‌هایش به خوبی دیده می‌شد، چنان با مهارت و سرعت در روی پرده‌ها حرکت می‌کرد که همه ما متحیر و مبهور شدیم. وقتی تار را زمین گذارد، مانند مردم حیرت‌زده با تعجب و تحسین به او نگریستیم و قادر به اظهار تشکر و کف زدن نبودیم. چند تن از بهترین شاگردان کلاس تار برخاستند و دست استاد را با خضوع تمام بوسیدند. وقتی اینهمه احترام از طرف سلیمان سپانلو، موسی معروفی و حسین سنجری که هر کدام مدتی نزد بزرگ‌ترین استادان زمان، تار زده بودند، دیده شد و هنگامی که ابوالحسن صبا را دیدم که به کلنل^{۱۲} نزدیک شد و بر دست او با فروتنی تمام بوسه زد و دست استاد را دو دستی گرفت و با دیدگان اشک آلود به وزیری نگاه کرد و ما می‌دانستیم که صبا علاوه بر مهارت در ویولن، از شاگردان بسیار خوب سه تار میرزا عبدالله و درویش خان بوده است، احترام غیرقابل وصفی نسبت به کلنل پیدا کردیم و وزیری را بزرگ‌ترین استاد تار تشخیص دادیم.» [ص ۳۳۱]

خالقی به عنوان شاگرد وزیری، از خود سخن می‌راند. می‌گوید: «مطلوب من، هنر و درک اسرار موسیقی بود. در این راه بی آنکه بدانم به کجا می‌روم، پیش می‌رفتم و اندکی غفلت را جایز نمی‌دانستم. تشنه‌ای بودم که به امید رسیدن سرچشمه زلال هنر، دو اسبه می‌تاختم [و هنوز راهی بس دراز در پیش داشتم.]» [ص ۴۲۲]

در حق یاران و هم‌درس‌های خود در مدرسه موسیقی می‌گوید: «ما تنها شاگرد استاد نبودیم. دوستان یک‌دل و یاران یک‌زبان بودیم و اگر به درستی بگوییم، همه مرید بودیم و او مراد. همه دلداده بودیم و او

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

دلدار. همه عاشق بودیم و او معشوق. اما عاشقانی پاک و بی‌ریا که از معشوق تمنایی نداشتیم و شعله این عشق و محبت، سراپایمان را فرا گرفته بود. هر چند به این آتش می‌سوختیم، ولی سوزشی بس مطلوب بود که به جان و دل پذیرفته بودیم.»^{۱۳} [ص ۴۱۸، ۴۱۹]

همچنان که خود مؤلف در آغاز [جلد] دوم گفته، قسمت اعظم این [جلد] شرح حال وزیری و کارها و کوشش‌ها و هنرمندی‌های اوست که درحقیقت، آغاز ترویج و رواج موسیقی علمی در ایران است. نویسنده این سطور، هروقت در صحبت با جوانان می‌خواهد به اثبات برساند که در مملکت ما هم با همه بی‌سرو سامانی‌ها سعی و همت و کوشش صادقانه و خالصانه بادوام و پایدار، بی نتیجه نمی‌ماند، علینقی وزیری را در زمینه موسیقی و میرمهدی ورزنده را در کار ورزش نمونه می‌آورد. خداوند امثال این دو نفر هم‌وطن مصمم، با گذشت و با همت را زیاد فرماید.

خالقی از قول برادر کهنتر علینقی وزیری، مرحوم حسنعلی وزیری نقاش،^{۱۴} داستانی نقل می‌کند که شنیدنی است. می‌گوید حسنعلی که معاون کمال‌الملک در مدرسه صنایع مستظرفه بود، «می‌گفت: کلنل وقتی می‌خواست در سال ۱۳۰۲ مدرسه عالی موسیقی را دایر کند، مطلب را با کمال در میان گذارد و با اجازه او دست به کار شد، زیرا در آن موقع کمال‌الملک قانوناً سمت معاونت وزارت صنایع مستظرفه را داشت. وزیر معارف وقت، از اینکه این کار بدون تصویب او انجام گرفته، ناراضی شد و روزی نزد کمال‌الملک آمد، در مقابلش دوزانو نشست و موضوع مدرسه موسیقی را پیش کشید که طبق قانون باید این کار با اجازه شورای عالی معارف باشد. کمال‌الملک که مرد سال‌خورده‌ای بود و همه به او احترام می‌گذاشتند با کمال سادگی به وزیر معارف گفت: رئیس شورا تو هستی که از هنر، بیخبری. چگونه انتظار داری مرد هنرمندی از تو بپویش اجازه بخواهد؟ این اجازه را از من گرفت که او را شایسته این خدمت دیدم و بسی هم تشویقش کردم. تو را به این امور چکار است. برو پشت می‌زنت بنشین و سر خود را به امضای کاغذهای بی‌معنی گرم کن. در اینجا حسنعلی‌خان که روی زمین نشسته بود حرکتی به خود داد و چوبی را که نزدش بود، به دست گرفت و گفت: کمال‌الملک با یک حرکت، عصا را برداشت و خطاب به وزیر معارف گفت: هر کس بخواهد در کار هنر مداخله کند با همین چوب به فرقه می‌کوبم. وزیر معارف هم دید با این پیرمرد نمی‌توان از این مقوله سخن گفت. مطلب را کوتاه کرد و رفت و پیش خود گفت: هنرمندان دیوانه‌اند!» [ص ۴۳۴]

کارهایی که شاگردان وزیری و استاد محترمشان در راه زنده کردن موسیقی و دایر ساختن ارکستر و راه انداختن کنسرت و اپرت و پانتومیم و شرکت دادن زنان در کارهای هنری و تأسیس کلپ موسیقی می‌کنند، شنیدنی است و انسان را هر قدر هم مأیوس باشد، به جوانان ایرانی امیدوار می‌سازد.

سرانجام عکس فارغ التحصیل‌های دوره اول مدرسه موسیقی دولتی را در سال ۱۳۱۲ش با معلمین می‌بینیم و این خود، دلیل است بر اینکه یاران ما عاقبت به آرزو و مقصود خود رسیده‌اند و جا دارد به رسم معهود بگوییم همان‌طور که آنها به مراد خود رسیدند، همه جوان‌های پاک و ایده‌آلیست ما به مراد خود برسند.

خالقی مبلغی هم از مخبرالسلطنه هدایت و کارهای او در باب موسیقی صحبت می‌دارد که تازگی دارد.

چون مرحوم هدایت در این زمینه شهرتی نداشت، ولی معلوم می‌شود خیلی زحمت کشیده بوده است و علاوه بر آنکه کتابی در خصوص ردیف نوشته، کتاب مفصل دیگری هم در موسیقی به نام مجمع‌الادوار در سنه ۱۳۱۷ ش به چاپ سنگی دارد که رساله‌ای به اسم رساله ابجدی، ملحق به آن است. باید دانست که در قدیم، حروف ابجد وسیله شناسایی اصوات بوده (مانند نُت موسیقیِ فرنگی) و هدایت، پرده‌های سه تار را در آن رساله با حروف ابجد نگاشته است و «روش خاصی برای نگاشتن الحان موسیقی در نظر گرفته است.» [ص ۳۸۵]

خالقی می‌نویسد: «رساله ابجدی از نظر فنی اهمیتی ندارد، ولی کتاب مجمع‌الادوار برای کسانی که بخواهند به سوابق موسیقی ایرانی پی برند، بسیار قابل مطالعه و ملاحظه است.» [ص ۳۸۶]

خالقی حق دارد که از «همت والای مصطفی قلی خان صمصام الملک بیات، [همان کسی] که کلنل را به فرنگ بُرد و تمام مخارج دوره تحصیل او را به عهده گرفت، همچنین کمک‌های پُربهای امیرشوکت الملک عَلم» [ص ۳۴۱] به نیکی یاد نماید.

خالقی مخصوصاً تصریح نموده است که کتابش جنبه فنی ندارد و همچنان که نامش می‌رساند بیشتر، سرگذشتِ موزیک در ایران است، ولی خواننده اگر مانند من بالمره در امر موزیک ناشی و بی‌خبر نباشد، طی مطالعه به مطالب و نکات بسیاری برمی‌خورد که جنبه فنی هم دارد و بر اطلاعاتش می‌افزاید. این کیفیت در فصلِ تألیفات استاد بیشتر محسوس می‌گردد و برای کسانی که به تحولِ موزیک در ایران علاقه‌مندند، مندرجات این فصل بسیار سودمند است.

نگارنده فصلی را که عنوانش شور و گرایی است، با لذت مخصوصی خواندم. در آنجا خالقی از پستی و بلندی‌های زندگی بشری صحبت می‌دارد و از احتیاجی که اولاد آدم به تسلیت و تشفی دارند و می‌پرسد: «چیست که او را تسلیت می‌دهد و خاطرش را تسکین می‌بخشد؟» [ص ۴۰۱] خالقی جواب می‌دهد: «تفکر و تعمق و مطالعه یا شعر و موسیقی» [ص ۴۰۱]

در اینجا از آقای خالقی اجازه می‌خواهم، دو دقیقه سخن ایشان را بریده جمله معترضه‌ای بیاورم. با یک نفر از هم‌وطنان که با قلم و کتاب هم بیش و کم سروکاری دارد، همین صحبت‌ها را می‌داشتم. مردی است که به مال دنیا و ملک و سرمایه علاقه شدیدی دارد. در جوابِ سرزنش‌های حکیمانه من گفت: رفیق، وقتی شب می‌خواهم بخوابم و حساب می‌کنم که در آن روز فلان مبلغ، به سرمایه‌ام افزوده شده است، نمی‌دانی چه کیف و لذتی می‌برم. پس باید تصدیق نمود که هرکس از راهی به مقصود و کعبه آمال خود می‌رسد. حالا برگردیم به گفتارِ خالقی: «کدام موسیقی؟ آهنگی که راحت‌بخشِ قلب و تسلا‌ی روان باشد. برای من این نغمه [چیست]؟ شور!» [ص ۴۰۱]

مؤلفِ باشورِ ما درباره شور می‌فرماید: «گام شور سابقه‌ای کهن دارد. می‌گویند در یونان قدیم هم، نظیر آن بوده است. پس شاید کهنه‌ترین^{۱۵} نوای ما باشد.» [ص ۴۰۱] «نه تنها [او] که در شمال ایران است، این نغمه را به درستی می‌زند؛ آنها که در شرق و غرب و جنوب این کشور زندگی می‌کنند و حتی در گوشه‌هایی^{۱۶} که دست تمدن به آن نرسیده است ساکنند؛ نغماتی مانند او می‌نوازند. اگر دشتی نباشد، ابوعطاست یا

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

تُرک و افشاری که همه به گام شور فرود می‌آید. این شور چیست که همه، همان را می‌نوازند؟» [ص ۴۰۲]
خالقی در جواب این سؤال می‌گوید: «نواى ملت، آهنگ گذشتگان، نغمه طبیعی مردم ایران» [ص ۴۰۲]
و به دنبال این کلامی که برای من تازگی دارد و پُر بهاست می‌افزاید: «شور، بزرگ‌ترین دستگاه موسیقی ماست. نغمه، سلمک، گلریز، خارا، شهناز و بسی نغمه‌های دیگر، گوشه‌های آن است.» [ص ۴۰۲]

می‌ترسم مقاله زیاد دراز شده باشد، ولی باز چند مطلب و نکته باقی مانده است که به گفتن، می‌آرزد. اولاً درخصوص تحول موسیقی در ایران، به خاطر دارم که سابقاً مکرراً با دوستان هنرمند و از آن جمله با خود استاد وزیری و مصطفی قلی بیات در زمانی که در برلن بودند و گاهی افتخار مصاحبت ایشان نصیبم می‌گردید، صحبت می‌داشتیم و یاران، چاره‌ها می‌اندیشند تا آنکه اتفاقاً مسافرتی به ایران کردم. دیدم در کوچه‌پس‌کوچه‌های تهران حتی کودکان نغمه‌های اروپایی و آمریکایی را سوت می‌زنند و می‌خوانند. معلوم شد سینمای صداوار، کار خود را کرده است و آن همه مشکلات را حل نموده و به پرسش‌های بغرنج، جواب لازم را داده است. بله، کارهای دنیا چه بسا از همین قبیل است.

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آیینۀ تصویر ماست
امروز موزیک ما دارای کیفیات تازه‌ای شده است که بر هیچ کس پوشیده نیست. عده‌ای از جوانان، از دختر و پسر چه در خود ایران و چه در خارجه، تحصیل موزیک و آواز می‌کنند. در تهران کنسرت‌هایی داده می‌شود و از موسیقی‌دان‌های خارجی نسبتاً معروف به کشورمان می‌آیند و مستمعین و خواهان پیدا می‌کنند. بسیاری از خانواده‌ها دارای رادیو و گرامافون هستند و در مهمان‌خانه‌ها و تماشاخانه‌ها و کاباره‌ها موزیک شنیده می‌شود. در میان جوانان کسانی پیدا شده اند که از مدرسه‌های موسیقی بیرون آمده‌اند و خود، سازندۀ موزیک شده‌اند.

خالقی درباره آنها می‌گوید: «اروپارفته‌های [دیگر]، چون به خوبی او به موسیقی ملی آشنایی نداشتند، اگر کاری در این زمینه کردند، روش دیگری داشت و ساخته‌های آنها هر چند جنبه بین‌المللی‌اش بیشتر بود، ولی خواص موسیقی ایران را خوب در نظر نگرفتند، زیرا به آن ناآشنا بودند. حتی برخی از آنها به نظر بغض به هنر ملی خود نگریستند و تنها چند آهنگ ساده عامیانه محلی را سرمشق و نمونه کار خود قرار دادند و به مطالعه ردیف که منبع اساسی موسیقی ماست، توجه نکردند. این عیبی است که در اکثر جوانان فرنگ رفته ما پیدا می‌شود.» [ص ۴۶۱]

خالقی دل خوشی از وضع موسیقی کنونی در ایران ندارد و مخصوصاً از مراکز فرستندۀ رادیو، سخت ناراضی است و معتقد است که «به دست مردم غیر وارد» [ص ۵۴۰] اداره می‌شود و می‌گوید: «اگر وضع بدین منوال بگذرد تا چند سال دیگر، اثری از موسیقی ملی باقی نمی‌ماند.» [ص ۵۴۰]

در باب صفحه پُر کردن از موسیقی ایرانی، از یک نفر نماینده یک کمپانی خارجی سخن می‌راند که «صفحات معمولی تصنیفی می‌خواست که زنی خوش آواز بخواند، ولی چون وزیری در تار، استاد بی‌مانندی بود، [این چند صفحه را پذیرفت.] وقتی هم این صفحه‌ها به تهران رسید، مشتاق و خریدار زیادی نداشت و صفحه‌فروش می‌گفت: در مقابل بیست صفحه تصنیف‌های روح انگیز حتی نمی‌تواند یک صفحه سولوی

تار وزیری را هم بفروشد.» [ص ۴۹۵]

البته این شوق و رغبتِ مردم به چیزهای مبتذل که خوشایند عموم باشد، طبیعی است و همه جا تقریباً همین‌طور است. ولی نباید به پاره‌ای از حرف‌ها گوش داد و مثلاً به بهانه‌ی اینکه گفته‌اند: «هرکه خر را جز خوراکِ خر دهد / در سرِ این کار آخر سردهد» مردم بیچاره را به آخور و علوفه بست.

خالقی اگر از وضع عمومیِ موزیک ما ناراضی است، از وضع کارِ خود راضی است و می‌داند چه کار می‌کند و چه نتیجه تا به حال گرفته است. می‌گوید: من [به] اصول، در فنی که از اولِ زندگانیِ خود در آن رنج و زحمت کشیده‌ام، پافشاری می‌کنم و امروز همان‌طور که به داشتن چنین صنعتی افتخار دارم، مفتخرم که برای ترقیِ صنعت موسیقیِ وطن خود، زحمت می‌کشم و شکر می‌کنم که دسته‌ای از جوانان با قلبی پاک، در تحصیل این افتخارات با من یاری می‌نمایند.

در پایان این مقاله دور و دراز، خوب است ما نیز با شاعرِ شادروان، محمدهاشم میرزا افسر هم آواز بشویم و هرچند خطابِ او تنها به وزیری است، به تمام جوانانِ باذوق و باایمان و باهمتِ ایران بگوییم:

«ای وزیری مرنج از ایران
جای آزاد خواهد و دل شاد
گر به سازِ تو کس نمی‌رقصد
مرغ اندر قفس نمی‌رقصد»

[ص ۳۷۰]

۱. [رکن الدین مختاری] صاحب‌منصبی از صاحب‌منصبانِ نظمیه که پشت منزل خانواده خالقی در پارک پدرش، منزل داشته است.

۲. فرزندِ محمدرضا و برادرزاده‌ی آقای اکبر و شاگرد او.

۳. فرصت‌شیرازی از اطلاعات و ذوق موسیقی دکتر مهدی صلحی تمجید کرده است.

۴. اصطلاح «برجسته» گویا از اصطلاحات تازه‌وارد در زبان فارسی باشد و ترجمه کلمه «سایان» فرانسوی است و معنی مبرز و بارز را می‌رساند و چون رایج شده، عیبی هم در استعمال آن دیده نمی‌شود.
۵. «آهنگ‌های محلی ساحل دریای مازندران» که قسمتی از ترانه‌های محلی گیلان و مازندران و تنکابن و گرگان با آهنگ و شعر در آن چاپ شده است. به کمک وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۳ ش در تهران به طبع رسیده است.

۶. روبیک گریگوریان جزوه‌هایی شامل برخی از آهنگ‌های محلی برای آواز جمعی و منوچهر محمودی جزوه کوچکی به نام آهنگ‌های محلی دشت باوی، به چاپ رسانده‌اند.

۷. آلو اسم پسرک مزلفی بود که در بازار پشت خندق، دکان توتون‌فروشی داشت و مرکز توجه اهل بخیه بود.

۸. عارف هم چندصباحی در همان خانه، مهمانِ ما بود.

۹. اکنون خیلی بیشتر از ۲۱ سال می‌شود.

۱۰. در همدان

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

۱۱. ای کاش خود آقای خالقی همت گماشته، اقدامی برای مقبره عارف بنماید. راقم این سطور هم حاضر است هر نوع کمکی اعم از مالی و غیره بنماید.
۱۲. مقصود، استاد علینقی وزیری است.
۱۳. خوانندگان البته متوجه شده‌اند که خالقی فارسی را به غایت ساده و سلیس و محکم می‌نویسد و ای کاش اجازه نداده بود که حروفچین‌ها در عبارت‌های این همه علامت‌های فرنگی (ویرگول) را وارد سازند.
۱۴. خداوند او را بیامرزد که هنرمند عارف و پاکدلی بود و چند صباحی در هنگام مراجعتش از آمریکا، در کلبه درویشی ما در ژنو تاج سرم بود و خاطره‌های بسیار خوبی از او دارم و در مسافرت خود به تهران هم در گلابدره شرفیاب حضورش گردیدم.
۱۵. آیا لفظ کهنه را به مفهوم قدیمی در همه جا می‌توان استعمال نمود؟
۱۶. خالقی چه کار خوبی کرده که به جای گوشه‌ها، گوش‌ها نوشته است.

سیدمحمدعلی جمالزاده

۲. سنگ قبر عارف

اداره مجله راهنمای کتاب

در شماره تیر ماه ۱۳۴۰ آن مجله، ضمن مقاله شیوای آقای سیدمحمدعلی جمالزاده، نقل از نوشته آقای روح الله خالقی اشاره به این نکته شده بود که روی مقبره عارف، حتی سنگی هم نصب نیست. لذا مناسب دانست برای اطلاع آقای جمالزاده و سایر علاقمندان به سراینده فقید ملی توضیح دهد که چند سال پیش، لوحه سنگ مرمر مناسبی از طرف انجمن آثار ملی بر آرامگاه شادروان عارف، واقع در محوطه آرامگاه ابن سینا در همدان نصب گردیده و بیت زیر که از سروده‌های او است، بر آن مرقوم می‌باشد:
عمرم گهی به هجر و گهی در سفر گذشت / تاریخ زندگی همه در دردر گذشت
در پایین بیت فوق نیز چنین مرقوم رفته است: آرامگاه عارف قزوینی / وفات / بهمنماه ۱۳۱۲ شمسی
البته چون احداث بنای مستقلی بر آرامگاه عارف، به واسطه موقع آرامگاه ابن سینا و فقدان وسایل و شرایط مساعد، انجام پذیر نبود، [لذا] به شرح بالا سنگ آرامگاه آن سراینده ملی مشخص و معلوم گردیده، آنچه در خور امکانات انجمن آثار ملی بود، صورت گرفته است.

مزید توفیق استادان و دانشمندان هنردوست و هنرشناس را همواره مسئلت می‌نماید.

رییس هیئت مدیره انجمن آثار ملی

سپهبد [فرج الله] آق اولی

۳. مزار عارف

آقای روح الله خالقی در کارتی که در تاریخ پنجم مرداد ۱۳۴۰ از همدان به ارادتمند مرقوم داشته‌اند، چنین نوشته‌اند: «امروز که به همدان آمده‌ام و به زیارت آرامگاه بوعلی نایل شدم، به یاد مطلبی افتادم که راجع به عارف در راهنمای کتاب نوشته بودید. خواستم بشارت بدهم که سنگ قبر عارف، در آرامگاه بوعلی

نوشته‌ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران / فرهود صفرزاده

نصب شده است و در کتابخانه جیران خانم که مدتی با عارف معاصر بوده، چند هدیه کوچک که عبارت از یک تسبیح و گیلان کوچک مینیاتور و حلقه طلایی دست شاعر [است] را هم به آرامگاه هدیه کرده که در ویتترین مخصوص، به یاد او ضبط شده است.»
خداوند روان کسانی را که بانی خیر شده‌اند، غریق رحمت فرماید.

سیدمحمدعلی جمالزاده

۴. سرگذشت موسیقی ایران

نظرات ممیزان:

مشروط؛ کتاب دارای اغلاط مطبعی و املائی و انتقادات خاص و تندی در موضوعات مختلف است. مثلاً ...

نتیجه بررسی:

بی جواب مانده است.

تاریخ ورود کتاب به اداره نگارش: ۵۳/۴/۲۰

[اشاره ممیزان به مطالب و صفحات ذیل است:

* مقصود این است که موسیقی اروپایی گاهی چنان انسان را متأثر و محزون می‌کند که اشک از دیدگان سرازیر می‌گردد و زمانی چنان به نشاط می‌آید که بی‌اختیار از جا برخاسته و به رقص می‌افتد. حاصل اینکه تأثیر موسیقی اروپایی به قدری است که حتی وقایع حقیقی زندگی هم نمی‌تواند چنین اثراتی را به وجود آورد. (ص ۴۰)

* از آموزگاران سرود که به دبستان‌های جنوب شهر تهران می‌روند، مکرر شنیده‌ام که می‌گویند محیط ما مساعد با این درس [سرود] نیست. مدیر مدرسه می‌گوید ساز همراه نیاورید! در ایام عزاداری هم که چندین ماه سال تحصیلی را دربردارد، باید در کلاس به جای درس سرود، املاء فارسی گفته شود. حتی در بعضی از شهرها به احترام مقابر متبرکه، اصلاً معلم سرود وجود ندارد! نمی‌دانم چرا مشاهده مناظر شهوت‌انگیز صحنه‌های رقص دانسینگ‌ها و سینماها و پوشیدن لباس دکولته برای خانم‌ها در مهمانی‌های رسمی و وجود «ناحیه ده» در بیرون دروازه قزوین و نشریات خلاف اخلاق و مبتذل مجاز است، ولی خواندن سرودهایی که با اشعار نصیحت‌آمیز فردوسی و سعدی همراه است، موجب سستی ایمان می‌شود! همچنین نمی‌دانم چرا رادیوی تهران در ایام ماه رمضان موسیقی پخش نمی‌کند، ولی در همان موقع شنیدن نغمات از بلندگوی داخل سینماها مانعی ندارد! گمان می‌کنم این وضع، نظیر همان داستان قدیمی است که می‌گفتند: قربان برم خدا را / یک بام و دو هوا را

شاید هم اثرات سیاست‌های پرده‌پوشی و ظاهرسازی و عوام‌فریبی است تا بدین وسیله مشتی مردم ظاهرالصلاح و ریاکار با استفاده از حربه دین، مانع ترقی و پیشرفت جامعه ما شوند و جلوی رشد فکر اجتماع را بگیرند. ممکن است سر دیگری هم در کار باشد، زیرا چون سرودها شادی‌بخش و فرح‌انگیز است،

نوشته ها و اسنادی درباره کتاب سرگذشت موسیقی ایران/ فرهود صفرزاده

خواندنش توصیه نمی‌شود؛ اگر به سبک نوحه، غم‌انگیز و اندوهناک بود، مناسب‌تر می‌نمود؛ زیرا ملتی که قرن‌ها در قید خرافات اسیر است، باید همواره به حال زار خود بگریزد و رسم دیرین سوگواری را از دست ندهد و شادی نیابد که پشتکار پیدا کند و همراه قافله تمدن پیش رود! (ص ۵۳)

* مثل اینکه متصدیان این دستگاه [رادیو] هم از بس آهنگ بی‌رویه شنیده‌اند، گوششان خارج شده است و از کسی هم که گوشش درست باشد، چاره اندیشی نمی‌کنند. نتیجه این است که من و شما هم باید این صداهای ناموزون را بشنویم! همه می‌دانند عیب از کجاست، همه هم می‌خواهند نواقص مرتفع شود. پس چرا درست نمی‌شود؟... یا تنبلیم و بی‌علاقه، یا ناتوانیم و بی‌اختیار!

در همین موقع که مشغول چاپ این قسمت هستم، صحبت از اصلاح موسیقی رادیو به میان آمده است و جمعی از استادان این هنر را برای انجام منظور دعوت کرده‌اند. امیدواریم مثل همه کارهای این کشور، فقط حرف نباشد و نتیجه عملی حاصل شود. ان شاء الله! (ص ۸۰)

۱. نامه‌ای از دوست عزیزم مرحوم روح الله خالقی، خدا غریق رحمت نماید.

۴۳/۴/۱۴

دوست عزیزم عذاری، نامه مورخ ۴۳/۴/۱۱ واصل شد و از اظهار محبت شما متشکرم. معذرت می‌خواهم که در عرض جواب، تأخیر شد. اقدام شما در چاپ و انتشار کتابی به نام شرح حال هنرمندان آذربایجان جای بسی تقدیر است.

کلیشه‌های کتاب بنده متعلق به کتابفروشی این سیناست که کتاب را منتشر کرده و امانت نمی‌دهد. بنابراین ممکن است از روی کتاب، کلیشه تهیه فرمایید. امیدوارم در این خدمت فرهنگی، توفیق یابید. ولی این را هم البته می‌دانید که چاپ این قبیل کتب، استفاده زیادی ندارد، بلکه مبلغی هم ضرر خواهید کرد. چنان‌که کتاب بنده که فقط هزار نسخه بوده بعد از هفت سال هنوز تمامش به فروش نرسیده است. ولی البته اگر قصد خدمت داشته باشید که اثری از شما باقی بماند، بسیار اقدام خیرخواهانه و قابل تشویقی است. ان شاء الله موفق باشید.

ارادتمند

روح الله خالقی

RF/4/15

۱۰ از دولت غیرم روح اُحلیّی خداوند رحمت
 ۱۱ غیرم غافلانه روح ۱/۴/۴۲۴ پیشه دلازه محبت
 ۱۲ قدرت میخوام که در هر جواب غیرم. احوال
 ۱۳ میباید که به نام شرح حال نه زنمان گذر بماند بایستی
 ۱۴ قدرت مکینه که بینه مسلّم به کن غفور این است
 ۱۵ که که بینه کرده دانت غیدر. بایستی مکن است از روی
 ۱۶ که بینه تیره فریاد. دید و دارم درین قدرت و مکنی درین
 ۱۷ دل این راهم که بینه که بینه کتب معاده بادی برادر
 ۱۸ بینه میفرماد ضرر خواهد کرد خاندان که بینه که قطار که دود
 ۱۹ بعد از نیت حال نه زنمان پیش غفور است و بینه اگر قصد
 ۲۰ بینه که نه زنمان بینه به بینه را احوال و بینه که بینه
 ۲۱ بینه که بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه بینه